

دوفصل نامه علمی - تخصصی پرتو خرد

سال پانزدهم، شماره ۲۷،

بهار و تابستان ۱۴۰۳

صص ۷۷-۱۰۶

نقش تاریخی مردان بزرگ از منظر قرآن

با نگاهی به فلسفه تاریخ

محمدانور فیاضی *

چکیده

درباره نقش مردان بزرگ، به عنوان عوامل محرک در تاریخ که از مسائل فلسفه نظری تاریخ است، دو رویکرد افراطی وجود دارد و دیدگاه سومی که از آن به عنوان رویکرد میانه می توان یادکرد نیز قابل اثبات است. در اندیشه اسلامی با توجه به آموزه های دینی و نگاه قرآنی، تأثیر مردان بزرگ در تاریخ غیر قابل انکار است، اما این تأثیرگذاری نسبی و در شمار علل طولی، معدات و دیگر شرایط یک امر تاریخی، به نظر می رسد. این مقاله با نگاهی توصیفی-تحلیلی با عنایت به دیدگاه متفکران حوزه فلسفه تاریخ و تفکر در قرآن، دریافته است که از منظر قرآن، علت العلل همه تحولات خداوند است، اما انسان های بزرگ، به عنوان موجودات فعال و مختار نیز می توانند در تاریخ تأثیر داشته باشند. بدین جهت خداوند، مردان بزرگی همانند حضرت محمد(ص) و حضرت ابراهیم(ع) را به عنوان «أسوه» در جهت اثرگذاری مثبت در جامعه و تاریخ معرفی کرده و در مقابل، از «مستکبران» و «طاغوت ها» چون فرعون و امثال آن، در جهت اثرگذاری منفی نیز نام برده است.

واژگان کلیدی: مردان بزرگ، فلسفه تاریخ، محرک تاریخ، اسوه های تاریخ.

* دکترای تاریخ و اندیشه معاصر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)
mafayyazi@gmail.com

مقدمه

در حوزه مباحث مربوط به «فلسفه تاریخ» در دو بُعد «فلسفه نظری تاریخ» و «فلسفه علم تاریخ»، هرکدام با موضوعات و مسائل مختص به خود، مسائل جداگانه و مستقلى وجود دارد. «نقش مردان بزرگ در تاریخ» ذیل بحث از عوامل محرک در تاریخ، در فلسفه نظری تاریخ مطرح می‌شود. اصولاً «فلسفه تاریخ» به‌عنوان شاخه‌ای از دانش «فلسفه علم»، یافته تازه و محصول تلاش فکری فیلسوفان غربی است که از ورود آن به جامعه علمی دنیای اسلام، خیلی نمی‌گذرد. تبیین مسأله با نگاه بومی و تطبیق آن، با موارد مطرح شده در آموزه‌های دینی، در گام نخست منوط به تبیین مفاهیم و در گام بعدی نیازمند توضیح پاره‌ای از مباحث مقدماتی نظیر «فلسفه نظری تاریخ»، «عوامل محرک تاریخ» و «اصالت فرد یا جامعه» است. این مقاله پس از بیان مفاهیم مربوط به واژگان کلیدی، ابتدا به این مقولات پرداخته و پس از آن نقش مردان بزرگ در تاریخ با رویکرد دینی - نظر اندیشمندان مسلمان و سرانجام دیدگاه قرآن مجید - در این مورد را بیان نموده است. همان‌گونه که بیان شد، سخن از فلسفه تاریخ و بیان مسائل آن، همانند پرداختن به فلسفه علم، دارای سابقه بلندی نیست؛ طرح مسأله عوامل محرک در شعاع فلسفه نظری تاریخ آن هم با زاویه نگاه دینی، امر بدیعی است. ضرورت و اهمیت این تحقیق نیز از همین جهت است تا نگاه اسلامی را در مسأله‌ای از مسائل حوزه فلسفه نظری تاریخ تبیین کند و روشن سازد که قرآن در باره عوامل محرک در تاریخ به‌ویژه نقش شخصیت‌های بزرگ تاریخ چه می‌گوید و نظر اندیشمندان مسلمان متأثر از آموزه‌های دینی در این باره چیست؟

الف) تبیین مفاهیم بنیادین

در تبیین مفاهیم، در حد توان به چند مفهوم محوری پرداخته می‌شود که هم در بیان نویسندگان حوزه «فلسفه تاریخ» آمده و هم می‌تواند مفهوم مطرح شده در عنوان مقاله را پوشش دهد.

۱. شخصیت

«شخصیت» موضوع بحث مستقل در روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، فلسفه علم تاریخ و دیگر رشته‌های دانش انسان محور است. میان انسان‌ها تفاوت اندکی وجود دارد که همین تفاوت، نماد از شخصیت مستقل هر فرد و ناظر به «شخصیت» انسان است. شخصیت انسان با نگاه جامعه‌شناسانه: «متشکل از خصوصیات و فرایندهای زیست‌شناختی و روان‌شناختی‌ای است که اگر هریک از آن‌ها را ب‌تنهایی و جداگانه در نظر بگیریم، در همه آدمیان یا در بعضی از آن‌ها مشترک است، اما در هیئت مرکبشان منحصر به فرد و یکتا هستند» (آوتویت، ۱۳۹۲، ۵۹۵). شخصیت مصدر جعلی است، ولی به لحاظ مفهومی با «شخص» تفاوت دارد. شخص، در توصیف دستوری نشان‌دهنده تعداد و ماهیت مشارکت‌کنندگان در یک موقعیت است (میرزایی، ۱۳۹۳، ۶۹۷)، اما شخصیت به جنبه‌های حیات معنوی انسان برمی‌گردد. به این ترتیب، می‌توان گفت: «منظور از شخصیت، مجموعه‌ای خصوصیات و صفات فرد» (نرمان، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۵۱۷) و به عبارتی گویاتر، صفات و خصوصیات فکری، روحی، روانی و حتی جسمی فرد است که «به او قدرت عمل و اقدام و نفوذ اجتماعی می‌بخشد» (ر.ک: دشتی، ۱۳۸۵، ۱۲-۱۳). منظور از نقش شخصیت در تاریخ، بیان آن ویژگی‌هایی است که در جامعه اثرگذار است و اثرگذاری آن باعث تحول در جامعه می‌شود. وقتی از نقش شخصیت‌های بزرگ در تاریخ صحبت می‌شود، آن مفهومی اراده می‌گردد که با نوابع، خواص، قهرمانان و امثال آن برابری کند.

۲. قهرمانان

«قهرمان» مفهومی است که در محاورات عرفی زیاد به کار می‌رود. لغت‌نامه‌نویسان زبان فارسی، قهرمان را به معنای پهلوان، گرد، یل، پیروز، دلاور، رئیس، سالار (معین، ۱۳۸۰، ۷۷۳) و یا کسی که در کار دشوار و مهمی مثل ورزش یا جنگ تلاش زیادی کرده و به شهرت رسیده است (انوری، ۱۳۸۳، ۹۱۶)، تعریف کرده‌اند. این لغت عربی‌شده کهرمان یا پهلوان است. در عربی به

معنای وکیل دخل و خرج (دهخدا، ۱۳۳۷، ج ۳۷، ص ۵۳۸؛ معین، ۱۳۸۰، ص ۷۷۳) نیز گفته شده است.

قهرمان (hero)، بار معنایی اسطوره‌ای دارد و با نگاه اسطوره‌ای، نماد وحدت نیروهای آسمانی و زمینی است؛ موجودی نیمه خدا و نیمه انسان که برای نجات انسان از شر بدی‌ها و دشمنان می‌جنگد. موجودی که به لحاظ ویژگی شخصی دارای نیروی جسمی خارق‌العاده، چابکی، دلاوری، شجاعت، هوش و مسلط بر فنون رزمی و از نظر شخصیتی دارای روح بزرگی است. نمادی از نیروی خالص است با قدرت روحی بالا (شوالیه، ۱۳۸۵، ۴۸۶-۴۹۰).

در این مقام، اما مفهوم اسطوره‌ای از قهرمان مدنظر نیست. قهرمان، در این تحقیق آن موجود فرازمینی نیست که با قدرت فوق عادت انسانی در تاریخ اثر می‌گذارد. مراد از آن عده معدود است که نسبت به بیشتر افراد جامعه برترند. در واقع، قهرمان مرادف با شخصیت‌های بزرگ، نخبگان، نوابغ و امثال آن‌ها است. قهرمان را در دل جوامع بشری و در میان اقوام و ملیت‌ها باید جست. به گفته مرتضی مطهری: «تاریخ هر قوم جلوه‌گاه شخصیت و نبوغ یک یا چند قهرمان است. مثلاً تاریخ اسلام جلوه‌گاه شخصیت رسول اکرم (ص) است و تاریخ جدید فرانسه جلوه‌گاه شخصیت ناپلئون و چند نفر دیگر و تاریخ شصت‌ساله اخیر شوروی جلوه‌گاه شخصیت لنین» (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۲۰۷). اگر از مفهوم قهرمان در این مقاله استفاده می‌شود، مراد معنایی است که با دیگر مفاهیم یادشده نزدیک است.

۳. نوابغ

«نوابغ» جمع نابغه است و به انسان بزرگ و بزرگواری که «دارای هوش و استعداد فوق‌العاده باشد» طلاق می‌شود (معین، ۱۳۸۰، ۱۲۲۴). این کلمه صفت شخصیت بزرگ و با هوش است. در واقع، بیان انسان با هوش سرشار و فوق‌العاده است که سرآمد دیگران قرار می‌گیرد.

نوابغ به حوزه علوم و فنون محدود نیستند، اما بستر رشد، شهرت و خلاقیت اکثر آنان، دانش و فن است؛ بدین جهت برخی برای تفکیک حوزه فعالیت و ویژگی‌های نوابغ با رسولان الهی، معتقدند علم پیامبران الهی از نوع شهودی است و دانش نوابغ اکتسابی است. میان کار رسولان و نوابغ تفاوت جوهری وجود دارد و نوابغ در محیط‌های علمی ظهور و بروز می‌کنند. کار نوابغ - بالاتر از حدّ عادی - از سنخ کار بشری است و معمولاً با تعلیم و تربیت، استعدادهای درونی خود را شکوفا می‌سازند. همتای نوابغ در تاریخ آمدنی است، در صورتی که همانند پیامبر در آنچه ارائه کرده و آورده است وجود ندارد (سبحانی، ۱۳۷۶، ۲۲۷-۲۳۰؛ جوادی آملی، ۲۳۹۲، ج ۱، ص ۱۵۸-۱۶۰). باید اذعان داشت انسان‌های زیادی هستند که از هوش بالا برخوردارند، ولی هوشمندی نوابغ با انسان با هوش بالا فرق دارد؛ از این‌رو، میان انسان با هوش بالا و نوابغ عموم و خصوص مطلق حکم‌فرما است؛ هر نابغه‌ای با هوش بالا است، ولی هر انسان با هوش بالا نابغه نیست.

نویسنده مقاله «نبوغ چیست و نابغه کیست؟» سعی دارد معنای دیگری از نابغه (genius) از دید شوپنهاور، فیلسوف آلمانی، ارائه دهد. وی در تعریفی از شوپنهاور می‌آورد: «نبوغ عبارت است از استعداد مداوم در حالت شهود محض و استغراق در آن» (امینی، ۱۳۹۱، ۱۲۸). شوپنهاور میان انسان معمولی و نابغه فرق می‌گذارد. از نظر او نوابغ کلی را در جزئی درک می‌کنند، یعنی پس‌منظر و ایده کلی را با توجه کردن به یک امر جزئی می‌فهمند؛ چیزی که انسان معمولی از درک آن عاجز است (امینی، ۱۳۹۱، ۱۳۰). نکته مهم‌تر این است که شوپنهاور میان هوش (قریحه) و نبوغ نیز تفاوت قائل می‌شود؛ زیرا «فرد دارای هوش بالا، بیشتر سیر استدلالی دارد تا شناخت شهودی» (امینی، ۱۳۹۱، ۱۳۱). با این ویژگی می‌خواهد بگوید: نوابغ چیزهایی می‌بینند که سایر انسان‌های با هوش از درک آن عاجزند. از منظر این فیلسوف آلمانی «نوابغ بسان فانوس دریایی نوع بشر هستند که بدون آنان بشر در اقیانوس بی‌پایان و

هولناک گرفتار می شود» (امینی، ۱۳۹۱، ۱۳۱). از دید وی نبوغ آموختنی (قابل تعلیم) نیست، بلکه باید نابغه متولد شد.

سخن شوپنهاور در باره نوابغ با آنچه در مورد رسولان الهی گفته می شود فرق ندارد. درک شهودی نوابغ، عدم نیاز به تعلیم در مقوله نبوغ و هدایتگری آنان که بسان فانوس دریایی بشر را از گرفتاری و رنج نجات می دهد، کار پیشوایان الهی است. امام علی (ع) در خطبه ۱۹۶ نهج البلاغه درباره پیامبر اسلام (ص) می فرماید: «بَعَثَهُ حِينَ لَا عِلْمَ قَائِمٌ وَلَا مَنَازٍ سَاطِعٌ وَلَا مَنَهْجٌ وَاضِحٌ»؛ «خداوند هنگامی پیامبر (ص) را مبعوث کرد که نه نشان‌هایی (از دین) برپا و نه چراغ هدایتی روشن و نه طریق حقی آشکار بود». این در حالی است که در سطوری مقدم بر این، دیدگاهی (سبحانی و جوادی آملی) در مورد نوابغ وجود داشت که: دانش، افکار، یافته‌ها و آورده‌های نوابغ را از سنخ کار بشری و علم‌شان را حصولی می دانستند که با آموزش و تربیت، استعدادهای درونی خود را شکوفا می سازند (ر.ک: سبحانی، ۱۳۷۶، ۲۲۷-۲۳۰؛ جوادی آملی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۱۵۸-۱۶۰)، نه شهودی مانند دانش پیامبران الهی.

۴. نخبگان و خواص

در بسیاری از کتاب‌ها و مقالات، واژه خواص به لحاظ کاربردی معادل نخبگان قرار داده شده است. برخی نخبگان را به معنای سرآمدان یا گزیده‌های جامعه می دانند (بیرو، ۱۳۷۵، ۱۱۵) و در آثار دیگر به عنوان گروه‌های مرجع ذکر شده اند (سلیمانی، ۱۳۹۵، ۱۹). رویکرد هردو نگاه به نقش و تأثیری است که نخبگان و خواص بر دیگر اقشار جامعه می گذارند.

نخبه و خواص به لحاظ مفهومی معادل هم‌اند، اما از نظر لغوی عین هم نیستند. نخبه مرادف لاتینی (elite) است. «الیت در فرانسه قرن هفدهم برای

۱. ما ينصب في الطريق ليهتدي به.

۲. و (المنار) موضع النور و المسرحة كالمنارة.

توصیف کالاهای شاخص و عالی به کار می‌رفت. پس از آن به انواع گروه‌های اجتماعی فرادست اطلاق شد» (آوتویت، ۱۳۹۲، ۹۱۴). کاربرد اجتماعی و سیاسی آن در اواخر قرن نوزدهم با نظریه‌های جامعه‌شناختی ویلفردو پارتو و موسکا رواج یافت. پارتو در ابتدا تعریف کلی از نخبگان به‌منزلهٔ کسانی که بالاترین توانایی را در رشتهٔ مورد فعالیت خود دارند، ارائه داد و سپس توجه خود را بر نخبگان حاکم متمرکز ساخت که «در همه جوامع دو طبقه از مردم دیده می‌شوند؛ طبقه‌ای که حکومت می‌کند و طبقه‌ای که تحت حکومت است» (آوتویت، ۱۳۹۲، ۹۱۴).

نخبگان و خواص می‌توانند جزء اقلیتی حکومتگر یا افرادی باشند که توانایی هدایت و جهت‌دهی مردم را دارند. طبق تقسیم سریع‌القلم، نخبگان به دو گروه: نخبگان فکری و نخبگان ابزاری قابل تقسیم‌اند. «نخبگان ابزاری صاحب قدرت سیاسی و اقتصادی هستند و نخبگان فکری اندیشه و فکر، روش‌های بهینه، تئوری آینده‌نگری و دوراندیشی تولید می‌کنند» (سریع‌القلم، ۱۳۸۱، ۶۱). به‌هرصورت، نمی‌توان نقش خواص در جامعه را نادیده انگاشت. به‌گفتهٔ گی‌روشه، نخبگان «در نتیجهٔ قدرتی که به دست می‌آورند و تأثیری که بر جای می‌گذارند یا به‌وسیلهٔ تصمیماتی که اتخاذ می‌کنند و یا به‌وسیلهٔ ایده‌ها، احساسات و یا هیجاناتی که به وجود می‌آورند، در کنش تاریخی جامعه‌ای مؤثر واقع می‌شوند» (گی‌روشه، ۱۳۶۸، ۱۲۱).

۵. مردان بزرگ

در بعضی از نوشته‌های مرتبط با عوامل محرک در تاریخ، از مفهوم ترکیبی «مردان بزرگ» به‌جای قهرمانان و نوابغ استفاده شده است. یکی از محققان با استفاده از این مفهوم درباره توضیح نقش این عامل می‌نویسد: «مردان بزرگ تحولات و تطورات تاریخی را به وجود می‌آورند، چه از نظر علمی یا از نظر سیاسی یا اقتصادی یا فنی یا اخلاقی» (کافی، ۱۳۹۳، ۴۵) و در ادامه معنایی ارائه می‌دهد که با معنای دقیق قهرمانان، نوابغ، نخبگان و امثال آن نزدیک

است. مردان بزرگ،^۱ همان «مردان استثنایی که قدرت خارق العاده از نظر عقل یا ذوق یا اراده و ابتکار دارند» (کافی، ۱۳۹۳، ۴۵)، هستند. نگارنده نیز همین واژه را برای عنوان نوشته حاضر مناسب می بیند. صرف نظر از معانی دقیق و حقیقی هریک از مفاهیم، به این باور است که مفاهیم یادشده به لحاظ محتوا معادل هم اند. در هریک از مفاهیم یادشده، روی محتوا و معنای اصلی و محوری مفاهیم که عبارت است از اثرگذاری عمیق و شگرف فرد یا افراد معدودی در جامعه، تأکید شده است. بنابراین، اگر از «نقش مردان بزرگ در تاریخ» سخنی به میان می آید، آن بزرگ مرد به معنای دقیق کلمه، می تواند یک قهرمان باشد یا یک نخبه و یا یک شخصیت متنفذ اجتماعی، سیاسی، نظامی و غیره.

۶. فلسفه نظری تاریخ: اصالت فرد یا اصالت جامعه؟

فلسفه نظری تاریخ، شاخه ای از «فلسفه تاریخ» است که شامل دو نوع معرفت متفاوت، یعنی فلسفه نظری تاریخ^۲ با پیشینه مباحث دیرین و فلسفه علم تاریخ^۳ می شود (سروش، ۱۳۵۷، ۵). این نوشتار در ارتباط با مسأله ای از مسائل فلسفه نظری تاریخ قرار دارد. موضوع فلسفه نظری تاریخ، خود «تاریخ» را به عنوان یک کل یا موجود کلانی در نظر می گیرد که تمام تحولات، حوادث و تطورات مربوط به انسان، در آن اتفاق افتاده است. در فلسفه نظری تاریخ، از مسائلی چون قانون مندی تاریخ، عوامل محرک تاریخ، سنت ها و هدف تاریخ بحث می شود (سروش، ۱۳۵۷، ۸؛ سلیمانی، ۱۳۹۲، ۳۴-۳۵).

ماندگاری یک حادثه در تاریخ، زمانی میسور است که آن حادثه تاریخی موجب تحول و تغییر چشم گیری در سرنوشت انسان ها و جوامع گردد. به

1. Great man Theory of History.

2. Speculative Philosophy of History.

3. Critical / Formal Philosophy of History.

عبارتی، وقتی می‌توان یک حادثه را تاریخی به شمار آورد که تأثیر مهم و ژرفی به جا بگذارد، وگرنه هرچه در گذشته اتفاق افتاده، نه قابل ماندگاری است و نه می‌تواند موضوع علم تاریخ قرار گیرد (ر.ک: سلیمانی، ۱۳۹۲، ۱۷۵). از منظر فلسفه نظری تاریخ، هر تحول و تغییر عمیق تاریخی و اجتماعی، می‌تواند یک حرکت تاریخی به شمار آید. حرکت‌های تاریخ متکی به یک سری علل و عواملی است که تاریخ و جامعه را متحول می‌سازد. هر آنچه که موجب این تحول یا تطور گردد، جزء عوامل محرک در تاریخ است. عوامل گوناگونی به‌عنوان محرک تاریخ یاد شده است. هر اندیشمندی به فراخور مبانی فکری (مادی یا الهی) خود، روی یک یا چند عامل، انگشت نهاده و میزان اثرگذاری آن را بزرگ کرده است. دراین میان، یکی از عوامل مطرح‌شده، نقش «مردان بزرگ» در تاریخ است.

باری، درباره نقش مردان بزرگ در تاریخ، باور یکسانی وجود ندارد. این تفاوت دیدگاه به مبانی فکری و درک عقلی فیلسوفان تاریخ، به اصالت فرد یا اصالت جامعه برمی‌گردد. مفهوم کلیدی در بحث اصالت فرد یا جامعه، واژه «اصالت» است. برای اصالت، سه معنا درنظر گرفته شده است (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ۴۶-۵۳؛ خلیلی، ۱۳۸۷، ۱۱۳): «فلسفی» به معنای تحقق عین خارجی که در مقابلش اعتباری و انتزاعی است؛ «حقوقی» به معنای حق اولویت و سومین معنا برای اصالت «اثرگذاری» است، یعنی جامعه بر فرد اثر می‌گذارد یا فرد بر جامعه؟ برخی درصورت تعارض حق فرد با حق جامعه، می‌گویند حق با فرد است (صدیق سروستانی، ۱۳۸۵، ۳۱۸)، اما عده‌ای معتقدند، میان خود فرد و جامعه نزاحم نیست؛ زیرا جامعه وجود حقیقی مستقل از افراد ندارد. این بحث زمانی است که نزاحم بین حقوق فردی و حقوق گروهی از افراد انسانی مطرح باشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ۴۸-۴۹) و باید شرایط و جوانب یک مسأله حقوقی درنظر گرفته شود.

معنای مورد نظر در فلسفه نظری تاریخ، معنای اول اصالت است؛ به این بیان که آیا فرد شخصیت واقعی و قائم به خود دارد و جامعه مفهوم اعتباری است یا

برعکس، آنچه در واقع شخصیت دارد، جامعه است و فرد تمام شخصیت و هویتش تابع وجود جمعی جامعه است؟ یا دیدگاه سوم درست است که هر دوی این‌ها شخصیت واقعی دارند؟ نکته دیگر این است که وقتی سخن از فرد و جامعه می‌شود «بحث بر سر "من" انسان‌ها است، نه در باره "تن" آن‌ها» (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۱۵، ص ۱۳۱)؛ اگر جسم فیزیکی در نظر گرفته شود، تردیدی نیست آنچه در خارج وجود دارد جسم افراد است. با این دید، جامعه هیچ نوع واقعیت عینی ندارد و امر اعتباری است. در موردی هم که گفته می‌شود: «فرد انتزاعی است مقصودش "من" فرد است نه تن فرد، شخصیت فرد است نه شخص فرد» (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۱۵، ص ۱۴۱).

ب) بررسی دیدگاه‌ها درباره نقش مردان بزرگ در تاریخ

نظریه مردان بزرگ، از قرن نوزدهم وارد حوزه بحث فلسفه تاریخ گردید. از زمانی که کارلایل^۱ روی نقش قهرمانان در تاریخ تأکید کرد، از نقش مردان بزرگ در شمار عوامل محرک تاریخ نیز سخن به میان می‌آید. درباره نظریه مردان بزرگ یا قهرمانان و نقش آن از سه رویکرد می‌توان یاد کرد:

۱. انکار نقش مستقل مردان بزرگ

در ابتدا شاید بتوان گفت آن عده از فیلسوفانی که برای فرد اصالت قائل نیستند، برای مردان بزرگ نیز در تاریخ نقش مستقلی قائل نیستند. این دسته، مردان بزرگ را ساخته و تربیت‌شده فرهنگ و جامعه‌ای می‌دانند که در آن زندگی می‌کنند. پس نقش اساسی، نه از آن شخصیت‌ها، بلکه از آن جامعه و ضرورت تاریخی است. به باور اینان تاریخ است که شخصیت می‌سازد نه اینکه شخصیت تاریخ بسازد. استاد مطهری در این باره می‌نویسد: «از زبان منتسکیو گفته شده "اشخاص بزرگ و حوادث مهم نشانه‌ها و نتایج جریان‌های وسیع‌تر و طولانی‌تری

۱. ادیب و مورخ انگلیسی (۱۷۹۵-۱۸۸۱) Carlyle

هستند" و از زبان هگل: "مردان بزرگ آفریننده تاریخ نیستند، قابله‌اند." مردان بزرگ "علامت" اند، نه "عامل". از نظر منطق افرادی که مانند دورکهایم "اصالة الجمعی" می‌اندیشند و معتقدند افراد انسان مطلقاً در ذات خود فاقد شخصیت‌اند و تمام شخصیت خود را از جامعه می‌گیرند» (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۵۱۳). در جای دیگر در توضیح این نظریه، قهرمان را به‌سان دهنه قنات «مظهر اراده جامعه و مظهر اراده توده مردم» (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۱۵، ص ۱۹۶؛ سلیمانی، ۱۳۹۲، ۱۸۳) می‌داند.

سیدنی هوک نویسنده کتاب «قهرمان در تاریخ» در توضیح نقش قهرمان می‌گوید: «قهرمانان معدود برگزیده، همچون همه مردم ناب‌گزیده، ابتکاری از خود ندارند؛ آن‌ها نقش‌هایی را بازی می‌کنند که از پیش معین شده است» (هوک، ۱۳۵۷، ۶۰). هوک عصاره نظریه هگل را در انکار نقش «مردان بزرگ» این‌گونه بیان می‌کند: «هیچ فردی تاریخ را از پیش خود نمی‌سازد. مرد بزرگ تنها کاری که می‌کند آن است که فرهنگ به او اجازه می‌دهد. عمل یا فکری که دنیا را به لرزه در آورد، خود گواه حضور مرد بزرگ است، تنها هنگامی ممکن است که فرهنگ آمادگی آن را داشته باشد. مرد بزرگ "مظهر"، "نماینده"، "نشانه" یا "ابزار" نیروهای تاریخ و اجتماعی است که بر سر امواج جریان زمانه سوار شده به‌سوی نام‌آوری و پیروزی به پیش می‌رود» (هوک، ۱۳۵۷، ۶۰-۶۱).

از دیگر شخصیت‌هایی که اراده فرد را در برابر قدرت جامعه به هیچ می‌انگارد اسپنسر است. او نیز همانند هگل معتقد است: «پیش از اینکه او [مرد بزرگ] بتواند جامعه را از نو بسازد، باید جامعه‌اش او را بسازد» (هوک، ۱۳۵۷، ۶۳). نویسنده «قهرمان در تاریخ»، مارکسیست‌ها را نیز در ردیف منکران نقش برای مردان بزرگ و از پایه‌گذاران جبر اجتماعی می‌شمارد که به باور آنان «فرد، موقعیتش هرچه باشد، جز خسی بر موج تاریخی نیست» (هوک، ۱۳۵۷، ۱۳). وی با وجود اینکه خود نقش مستقل برای قهرمان در تاریخ در نظر نمی‌گیرد و مردان بزرگ را تنها عامل محرک در حرکت تاریخ به شمار نمی‌آورد، از سرسختی پایه‌گذاران جبر اجتماعی

انتقاد می کند و می گوید: طرفداران نظریه اسپنسر، هگلی ها و مارکسیست ها...، بارد زیاده روی های او [کارلایل] مکتب دیگری را جانشین آن کرده اند که به همان اندازه افراطی و نامعقول است (هوک، ۱۳۵۷، ۱۵).

نقد و بررسی

کسانی که در تأثیرگذاری بر تاریخ برای افراد نقش مستقلی قائل نیستند، چه در شمار ایدآلیست ها باشند یا ماتریالیست ها «جبریون اجتماعی» (هوک، ۱۳۵۷، ۹۵) هستند. طبق برداشت آنان، فرد هیچ نوع تأثیر و نقشی در پدیده های اجتماعی نخواهد داشت. این دیدگاه قطعاً با واقعیت های تاریخی در تضاد است. تأثیرگذاری بسیاری از افراد در تاریخ وقایع اجتماعی غیرقابل انکار است. نبود اختیار و آزادی فرد، برابر با ناتوانی، تنبلی و بی اثری است. آموزه های دینی انسان را موجود صاحب اراده و اختیار می داند. در قرآن کریم آیات فراوانی به این باور که انسان صاحب اراده و اختیار است و می تواند سرنوشت خویش را به دست خود رقم زند، وجود دارد و او را در برابر جامعه و اراده جمعی خلع سلاح نمی داند. آیات مبارکه رعد آیه ۱۱، نحل آیه ۱۱۴، عنکبوت آیه ۴۰، دهر آیه ۳، کهف آیه ۲۹، روم آیه ۴۱، شوری آیه ۲۰، اسراء آیات ۱۸-۲۰ و... همه مؤید این مطلب اند.^۱ در کلام شیعی نیز انسان موجود مختار و با اراده است، بدون آنکه خدشه ای در باور توحیدی پدید آید و یا شریکی برای خداوند فرض گردد.

۱. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَتْ حَتَّىٰ يَغْيِرُوا مَا بَنَفْسِهِمْ» (رعد، ۱۱)؛ «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ» (نحل، ۱۱۴)؛ «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (عنکبوت، ۴۰)؛ «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِنَّمَا شَاكَرَا وَآمَنَّا بِكَفُورًا» (دهر، ۳)؛ «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ» (کهف، ۲۹)؛ «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» (روم، ۴۱)؛ «مَنْ كَانَ يَرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يَرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا» (شوری، ۲۰)؛ «مَنْ كَانَ يَرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلِيهَا مِذْمُومًا مَدْحُورًا. وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا. كَلَّا نُمَدِّ هَؤُلَاءَ وَهَؤُلَاءَ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مُحْظُورًا» (اسراء، ۱۸-۲۰).

انسان ماده خام نیست تا جامعه آن را شکل دهد. نمی‌توان آن گونه در اصالت جامعه غرق شد که جایی برای تصور آزادی و اختیار فرد باقی نگذاشت (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۳۴۹). انسان اختیار، توانایی، قدرت تصمیم‌گیری و انتخاب دارد؛ «هرکسی آن را در درون خویش با علم حضوریِ خطاناپذیر، می‌یابد» و «با اندک توجهی... می‌یابد که می‌تواند سخنی را بگوید یا نگوید یا دستش را حرکت دهد یا ندهد یا غذایی را تناول کند یا نکند و...» (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ۱۴۵). باوجوداین، بی‌اثر بودن نقش انسان در جامعه و تاریخ پذیرفتنی نیست.

۲. مردان بزرگ، تنها عامل اثرگذار

برخی تاریخ را از آن «مردان بزرگ» و نوابغ را عامل اصلی حرکت تاریخ می‌دانند. سیدنی هوک از کارلایل چنین نقل می‌کند که «تاریخ عمومی... در اساس خود، تاریخ مردان بزرگی است که در جهان کار کرده‌اند» (هوک، ۱۳۵۷، ۱۴-۱۵). به موجب این باور، جز مردان بزرگ، تمام عوامل دیگر در تاریخ بی‌اثرند. پلخائف که خود از تفکر چپ (مارکسیستی) بهره می‌گیرد و نقش مردان بزرگ را در راستای خواست قوانین اجتماعی می‌داند، در تبیین این نظریه می‌گوید: «کارلایل در تألیف مشهور خود درباره قهرمانان، مردان بزرگ را "شروع کننده" و یا مبتکر می‌نامد. این اسم‌گذاری خیلی به‌مورد و به‌موقع است. یک مرد بزرگ در حقیقت شروع کننده و یا مبتکر است» (پلخائف، بی‌تا، ۱۷).

کارلایل شیفته فلسفه رمانتیک آلمان، چون فلسفه فیخته^۱ بود که در آن جهان مخلوق «من» است را در مورد انسان به کار بست و به این نتیجه رسید که «تاریخ فقط عبارت است از احوال قهرمانان» (زرین کوب، ۱۳۷۵، ۲۰۷). آنچه در تاریخ چشم‌گیر است سرگذشت شخصیت‌ها و مشاهیر و مردان بزرگ است.

۱. یوهان گوتلیب فیخته یا فیشته (Johan Gottlieb Fichte)، فیلسوف آلمانی است که در سال‌های ۱۸۱۴ - ۱۷۶۲ می‌زیسته است.

هیچ تحولی در تاریخ نیست مگر اینکه با شرح احوال اشخاص وارد تاریخ نشده باشد؛ حتی اصلاحات، بنیادها، دوره‌ها و قوانین نیز به کمک شرح حال افراد معروف تبیین و توجیه می‌گردد. به تعبیر کارلایل «آنچه عرصه گذشته‌ها را پر کرده است، وجود کسانی است که در آن گذشته‌ها زیسته‌اند» (زرین کوب، ۱۳۷۵، ۲۰۷). به عقیده زرین کوب، ویژگی قهرمان کارلایل فرستاده‌ای از قلمرو اسرار نامحدود - مشیت الهی - است که به دنیا گسیل شده و عامه مردم باید از وی پیروی کنند (زرین کوب، ۱۳۷۵، ۲۰۷). ایشان این تفکر را تنها از آن کارلایل نمی‌داند و معتقد است در شرق و غرب برخی از آن سخن گفته‌اند. برایزیگ^۱ در کتاب «صیروت تاریخی» کوشید تا نشان دهد تمام نهضت‌های تازه را نیروی خلاقه افراد به وجود می‌آورد. برایزیگ، لوتر و حتی مارکس را که خود به «نقش شخصیت» باور نداشتند به عنوان شاهد یاد می‌کند. نویسندۀ تاریخ در ترازو در ادامه، تفکر آرنولد توین بی مورخ انگلیسی را نیز نزدیک به این دیدگاه می‌داند، با این تفاوت که وی در حرکت تاریخ تنها مردان بزرگ را عامل یگانه ندانسته، ولی از نقش «افراد آفرینشگر» و «اقلیت‌های آفرینشگر» سخن گفته است (ر.ک: زرین کوب، ۱۳۷۵، ۲۰۸).

نقد و بررسی

در این مورد با دو پرسش مواجهیم: یکی اینکه آیا تاریخ را مردان بزرگ به حرکت درآورده و جهت تاریخ را نیز آنان انتخاب کرده‌اند؟ یا نه در تأثیرگذاری بر تحولات تاریخی، مردان بزرگ و قهرمانان تأثیر بیشتری دارند؟ میل به هر طرف پیامد خاصی دارد. در فرض نخست، به نظر می‌رسد برای مردان بزرگ نقش علی لحاظ شده و آنان تنها علت و یا بخشی از علل وقایع به شمار می‌آید که فرض نادرستی است. شاید این حد از تأثیرگذاری در اندیشه مدعیان نظریه مردان

۱. مورخ آلمانی (۱۸۶۶-۱۹۴۰م).

بزرگ نیز نباشد. پافشاری آنان بیشتر برای تأکید بر اهتمام بیش از حد به قهرمان و اندیشه قهرمان‌پروری است تا اینکه بخواهند مردان بزرگ را علت اصلی در حرکت تاریخ به شمار آورند.

اما صورت دوم که تأثیرگذاری مردان بزرگ بیشتر از سایر انسان‌ها و عوامل است، به دیدگاه سوم که همان تأثیرگذاری نسبی باشد نزدیک است. قطعاً نقش مردان بزرگ و شخصیت‌های عظیم در تحولات تاریخ بیشتر از دیگران است؛ چون آنان اراده قوی‌تر و استعداد فزون‌تری نسبت به دیگران دارند. قطعاً اثرگذاری‌شان در تحولات بیشتر است. تأثیرگذاری بیشتر نوابغ به معنای نفی تأثیر دیگران نیست. در تاریخ اسلام نیز اثرگذاری پیامبر خدا (ص) بر جامعه بیشتر از دیگران بوده است. به گفته استاد مطهری: «حضرت رسول (ص) قطع نظر از مسأله وحی، نابغه است؛ یعنی بهتر از هرکس دیگری زمان و جامعه خودش را می‌شناسد و می‌داند راهی که باید از آن راه این مردم را نجات داد چه راهی است. چیزی را او می‌فهمد که دیگران نمی‌فهمند. از هوش بیشتر و از یک اراده و تصمیمی (قاطع) برخوردار است... یک مرتبه شما می‌بینید نیرویی تشکیل می‌دهد و جامعه را به جنبش می‌آورد که دنیا را تغییر می‌دهد» (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۱۵، ص ۶۲).

۳. اثرگذاری نسبی مردان بزرگ

واقعیت آن است که انسان با مطالعه تحولات تاریخی، با شخصیت‌های مواجه می‌شود که اثرگذاری‌شان در جامعه بیشتر از سایرین بوده است. اثرگذاری مردان بزرگ در تاریخ قابل انکار نیست، ولی این اثرگذاری نه در حدی است که آنان را بشود همه‌کاره تاریخ خواند و نه آن‌گونه که از ایشان چشم پوشید. نویسندۀ «قهرمان در تاریخ» نیز معتقد است حتی هگل و اسپنسر، علی‌رغم واکنشی که در برابر قهرمان‌پرستی مبالغه‌آمیز کارلایل در قرن نوزده نشان دادند، وجود و یا ضرورت قهرمان و عمل قهرمانی را در تاریخ انکار نکردند (هوک، ۱۳۵۷، ۵۵). ادعای ایشان این بود که آنچه قهرمان انجام می‌دهد در جهت

برآورده شدن قوانین تاریخی متناسب با نیازهای عصری است که قهرمان و مردان بزرگ در آن ظهور کرده‌اند؛ یعنی «آنچه هگل و اسپنسر در واقع بدان معتقدند این است که ناپلئون و هر شخصیت تاریخی دیگر، نمی‌توانستند در موارد مهم جز آنچه کرده‌اند کاری دیگر بکنند» (هوک، ۱۳۵۷، ۶۹). هوک با وجود گرایش کمونیستی‌اش، خود به جبری بودن سیر تاریخ باور ندارد. وی همچنین نبوغ و قدرت بدون قید و شرط فردی و شخصی را نیز نمی‌پذیرد، ولی معتقد است در موقعیت و فضای اجتماعی مساعد، ممکن است فردی بهتر بتواند از موقعیت به وجود آمده بهره‌برداری کند تا فرد دیگر. این همان اعتقاد به اثرگذاری نسبی مردان بزرگ در تاریخ است.

شخص دیگری که درباره نقش شخصیت در تاریخ قلم زده با آنکه به گستره قوانین اجتماعی و اصول مارکسیست باور دارد و به نقش مردان بزرگ اعتراف می‌کند، پلخائف است. وی از یک سو معتقد به نقش بارز شخصیت در تحولات تاریخی است و از سوی دیگر این تأثیرگذاری را منوط به شرایط و مناسبات اجتماعی می‌داند. وی می‌نویسد: «شخصیت با نیروی سجایای مخصوص به خودش می‌تواند در سرنوشت اجتماع تأثیر نماید. درعین حال، این تأثیر می‌تواند زیاد هم باشد، ولی امکان یک همچو تأثیر و حدود آن به وسیله تشکیلات اجتماعی و مناسبات متقابل نیروهای اجتماعی تعیین می‌گردد» (پلخائف، بی تا، ۴۸). وی تأثیرگذاری مردان بزرگ در تاریخ و سرنوشت اجتماعی را شگرف و عمیق، اما مطابق طبیعت، ساختار اجتماع و مناسبات آن می‌داند (پلخائف، بی تا، ۵۲). مرد بزرگ با ویژگی‌هایی که دارد از نظر پلخائف آینده‌نگر است و «قوی‌تر از دیگران می‌خواهد یا اراده می‌کند» (پلخائف، بی تا، ۷۱). این نویسنده با وجود که به ضرورت مطلق در حیطه تاریخ می‌اندیشد، اما میدان فعالیت مردان بزرگ را نمی‌بندد و با رویکرد اثرگذاری نسبی با این فراز که «تنها در مقابل مبتکرین و در مقابل «مردان بزرگ» میدان فعالیت وسیع باز نیست، بلکه در مقابل کلیه آن‌هایی که چشمی برای دیدن و گوش‌ی برای شنیدن و قلبی برای

دوست داشتن دارند میدان وسیع فعالیت باز است» (پلخائف، بی تا، ۷۴)، کتابش را می بندد.

نقد و بررسی

این رویکرد درباره نقش مردان بزرگ در تاریخ، حاوی دیدگاه معتدلی است که نه تندی گروندگان به جبر اجتماعی را دارد تا انسان را در برابر جامعه هیچ بداند و نه دل در گرو قهرمانان بلندآوازه و مردان آفرینشگر دارد. دیدگاهی است برخاسته از یک واقع نگری که می توان آن را وجه الجمع بین دو گرایش فوق به شمار آورد. دیدگاه سوم با ایده و نظر متفکران مسلمان در این مورد، نیز هم خوانی دارد.

در اینکه فرد در باور دینی از اصالت برخوردار است، در میان متفکران مسلمان اختلافی دیده نمی شود، ولی آیا جامعه نیز اصالت دارد یا مفهوم انتزاعی است؟ دیدگاه ها متفاوت است. به باور کسانی که از اندیشه دینی متأثرند، کسی منکر تأثیرگذاری مردان بزرگ در تاریخ نیست، ولی نه در حدی که مردان بزرگ تنها عامل اثرگذار و محرک تاریخ به شمار آید. در باور اسلامی انسان دارای اراده و اختیار است و نمی توان با پندار جبر تاریخی او را محدود و مجبور ساخت.

زرین کوب با نقد هر دو دیدگاه افراطی و تفریطی مطرح شده در نقش قهرمانان، می نویسد: «بی آنکه فکر قهرمان و قهرمان در تاریخ قاهر و مستولی تلقی شود، می توان نقش شخصیت را در ایجاد فرصت ها یا در اغتنام فرصت ها تصدیق کرد. نفی این نقش جبر و ضرورت مطلق را الزام می کند» (زرین کوب، ۱۳۷۵، ۲۰۸). افراد دیگری بدون اینکه به دیدگاه افراطی نظریه قهرمانان در تاریخ تمایل داشته باشد، قهرمانان تاریخی را مثال زنده نقض جبر تاریخی می داند و می گوید اگر مردان بزرگ با عمل ارادی خود می تواند مسیر تاریخ را تعیین کند، کافی است که گفته شود نوع انسان می تواند خود را از چنگال تقدیر و جبر رها سازد؛ زیرا تأثیر و نفوذ این شخصیت ها چنان چشم گیر است که می توانند هر آنچه قصد کنند به انجام رسانند (ر.ک: کافی، ۱۳۹۳، ۴۹-۵۰).

مطهری با رد نظریه قهرمانان، تأثیر نوابغ و مردان بزرگ را در سرعت بخشیدن به حرکت جامعه باور دارد و می‌گوید: «حرکت جامعه را سریع‌تر می‌کنند» (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۱۵، ص ۱۵۱)، اما لزوماً نقش قهرمانان در تاریخ مثبت نیست (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۱۵، ص ۶۴). متفکر دیگری نیز نقش مردان بزرگ در تاریخ را مؤثر می‌داند. از نظر وی در «سراسر تاریخ هر حرکت مثبت و منتج که مشاهده می‌شود، برای شناخت عامل اصیل آن باید سراغ نشان پای انسان‌های عالی همت را گرفت» (جعفری، ۱۳۶۲، ۱۴). برخی دیگر نیز همانند بسیاری از متفکران مسلمان معتقد به تأثیر و تأثر جامعه و فرد بر یکدیگر است (سبحانی، ۱۳۹۰، ۴۶۳).

به نظر می‌رسد درباره نقش «مردان بزرگ در تاریخ»، در حوزه اندیشه اسلامی می‌توان به دیدگاه واقع‌گرایانه‌تری دست یافت که نه همانند مشتاقان نظریه قهرمانان، در قهرمان‌گرایی ذوب شد و نه در نقطه مقابل‌شان به جبر تاریخی تن داد. در حوزه متأثر از آموزه‌های دینی می‌توان به تأثیر نسبی مردان بزرگ در تاریخ رسید. هرچند تأثیرگذاری به فراخور شرایط، زمینه‌ها، نفوذ و توانایی‌ها، متفاوت است. بنابراین، می‌توان مردان بزرگ را در حرکت تاریخ و یا تحول جامعه مؤثر دانست.

ج) نقش مردان بزرگ در تاریخ از منظر قرآن

۱. تفاوت رویکرد دینی و سکولار در تحلیل پدیده‌های تاریخی

منطق قرآن نسبت به تاریخ با آنچه متفکران عرصه فلسفه تاریخ گفته‌اند، فرق اساسی دارد. چه‌آنکه، کلیه مباحث مطرح در فلسفه تاریخ، بر عقل خودبنیاد (سکولار) بشر و با درک محدود متکی است. این دانش دستاورد خرد بشری منهای رویکرد وحیانی و فرابشری و نگارش نسخه‌ای که در عصر جدید اروپا به نگارش درآمده است. در جهان غرب تاریخ‌نگاری تحت تأثیر تحولاتی که در عرصه تاریخ‌نگاری پدید آمد، متحول گردید. ویژگی‌های تاریخ‌نگاری ماقبل مدرن، جای خود را به تاریخ‌نگاری با رویکرد تاریخ اجتماعی، تحلیلی و نقادانه داد. این تحول

در عرصه فلسفه‌های نظری تاریخ نیز اتفاق افتاد و در آن «انسان به‌عنوان محرک تاریخ جانشین خداوند شد، سلطه فراتاریخ بر تاریخ رنگ باخت و مشیت الهی به‌عنوان سازنده تاریخ کم‌رنگ و انسان تاریخ‌ساز شد» (مفتخری، ۱۳۹۰، ۲).

هرچند مباحث مطرح درباره تاریخ در حوزه فلسفه تاریخ، موجب تحول بنیادی در تاریخ‌نگاری و نوعی پیشرفت علمی به شمار می‌آید، ولی همان نگاه سکولار فراگیر، خود را بر تاریخ نیز تحمیل کرد. در این رویکرد دیگر خدا وجود ندارد و کسی که بر تاریخ اثر می‌گذارد و تحول و یا تطوری پدید می‌آورد غیر خدا است، اما چه کسی، چه چیزی، چه نیرو، چه عامل، عوامل و یا محرکی است؟ در حالی است که در باور دینی، تاریخ و سرگذشت احوال انسان و جهان از آغاز تا انجام در حیطه اختیار خداوند است. او علت‌العلل و محرک واقعی است. هیچ حرکت و جنبشی، رشد و نمو، سقوط و صعودی جز به اراده خداوند انجام نمی‌گیرد. در این روند، انسان، مختار و مسئول رفتار خویش است. مشیت الهی از منظر قرآن بر هر تدبیر و حرکتی سیطره دارد، چون تنها خداوند است که بر همه چیز توانا^۱ و آگاه^۲ است. جهان‌بینی اسلامی بر محور خداوندی است که برتر از همه است و هیچ چیزی با وی برابری نمی‌کند.^۳ این تدبیر کلی، با به‌کارگیری علل و عوامل ریز و درشتی در ذیل عملی می‌گردد؛ زیرا نظام عالم، نظام اسباب و مسببات است. هر کاری از مجری خود با رعایت شرایط، معدات، علل و مقتضیات صورت می‌گیرد. براساس فهم قرآنی، مردان بزرگ می‌توانند در تحولات تاریخی (در تکامل و انحطاط جوامع) مؤثر باشند، چون در منطق قرآن با وجودی که همه چیز به علت‌العلل منتهی می‌گردد، علل طولی دیگر، معدات و شرایط نیز نفی نمی‌گردد. بنابراین، می‌توان گفت: از منظر قرآن، مردان بزرگ یا قهرمانان تاریخ

۱. «أَنَّهُ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (حج، ۶ و...).

۲. «إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (شوری، ۱۲).

۳. «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شوری، ۱۱).

می‌توانند اثرگذار باشند، اما این اثرگذاری در دو جهت است: مثبت و منفی یا سازنده و مخرب و می‌توانند الگوی صعود باشند و یا راهبران سقوط.

۱-۱. مردان بزرگ، الگوی پیروی

انسانِ قرآن صاحب ارادهٔ مستقل است. هر فرد مستقلاً می‌تواند با قرار گرفتن در مسیر سعادت و یا میل کردن در طریق گمراهی، هدایت و ضلالت پیشه کند و به همین جهت، مسئول اعمال خویش است. برخی انسان‌ها موقعیت اجتماعی بالاتری دارند و جزء بزرگان جامعه به شمار می‌روند. این گروه می‌توانند الگوی مثبتی برای دیگران باشند. بسیاری به آنان اقتدا می‌کنند و در جامعه تحول سازند. آنان بزرگ‌مردان جامعه بشری‌اند که گفتار و اعمال‌شان دیگران را به سمت دگرگونی مثبت به‌پیش می‌برد. آدمی همواره در جست‌وجوی قهرمان و اسوه‌ای است که او را سرمشق زندگی خویش قرار دهد. در موضوعی خاص یا به‌طور مطلق از او پیروی کند. الگوها تأثیرگذارند. در قرآن کریم از این مهم غفلت نشده و شخصیت‌هایی را به‌عنوان اسوهٔ بشر معرفی کرده است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب، ۲۱)؛ یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است. الگوهای اجتماعی، نخبگان جوامع‌اند که گاهی به‌عنوان گروه‌های مرجع هم از ایشان نام‌برده می‌شوند. در آیهٔ دیگر حضرت ابراهیم الگو خوانده شده است: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ» (ممتحنه، ۴)؛ مسلماً برای شما در ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکو است.

شخص پیامبر اسلام الگوی مردم است. مردم ایشان را پیروی می‌کنند و به‌عنوان سرمشق زندگی خویش برمی‌گزینند. این همان اثرگذاری پیامبران در مردم و مرجعیت ایشان برای جامعه است. صاحب‌المیزان دربارهٔ اسوه به نقل از کشاف دو احتمال را ذکر و پس از آن معنای مورد نظر خود را که «اقتداء و پیروی کردن» باشد انتخاب می‌کند: «در تفسیر کشاف آمده: اگر کسی بپرسد حقیقت معنای آیه "لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ" چیست؟... در جواب می‌گوییم دو احتمال

هست، اول اینکه خود آن جناب اسوه حسنه و نیکو است، یعنی بهترین رهبر و مقتدی به است،... دوم اینکه بگوییم خود آن جناب اسوه نیست، بلکه در او صفتی است که جا دارد مردم به وی در آن صفت اقتداء کنند، و آن عبارت است از مواساة، یعنی اینکه خود را برتر از مردم نمی داند و وجه اول قریب به همان معنایی است که ما بیان کردیم» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۲۸۹).

اگر قرآن مجید برای مردان بزرگ در تحولات تاریخ نقشی قایل نبود، نمی بایست شخصیت‌هایی چون پیامبر خاتم (ص) و ابراهیم (ع) را الگوی جامعه بشری معرفی می کرد تا سایر انسان‌ها از آنان الگو بگیرند و سبک و سیره زندگی محمدی و ابراهیمی را برگزینند. اگر نقش انسان در ساختن تاریخ و تحولات آن هیچ بود، تأسی به پیامبران الهی چه ثمری داشت؟ بنابراین، نفس معرفی اسوه در قرآن و دعوت انسان‌ها به تأسی از اسوه، بیانگر این حقیقت است که پیامبران به عنوان مردان بزرگ الهی تحول سازند.

بسیاری از داستان‌های تاریخی و قصه‌های قرآنی از نقش کارساز شخصیت‌های با عزم و اراده، نوادر، فرهیختگان و انبیاء یاد کرده است. اهمیت بخشی به نقش ممتاز شخصیت‌های متعالی تا بدان جاست که برخی، به لحاظ ایجاد تحول برابر با یک «امت» دانسته شده است: ابراهیم امتی بود عبادتگر برای خداوند (نحل، ۱۲۰). از نظر لغوی «امت» از جامعیت، شکوه مندی، گستردگی محتوا و عظمت حکایت می کند و استعمالش در مورد حضرت ابراهیم نشان از عظمت و تأثیرگذاری ایشان در جامعه دارد. برخی شاگردان علامه طباطبایی در نکوداشت ایشان، وی را به دلیل کارهای عظیمی که انجام داده اند با استفاده از همین آیه به حضرت ابراهیم تشبیه می کند (سبحانی، ۱۳۶۳، ۲۷۷).

تأثیر مردان بزرگ در تاریخ بشر به حدی است که انسان‌ها به شکل الگوهایشان درمی آیند، گویی تاریخ با اراده خداوند به دست مردان بزرگ، ساخته می شود. حضرت علی (ع) در این زمینه می فرماید: «فأنا صنائع ربنا و

النَّاسُ بَعْدَ صَنَائِعِ لَنَا» (نهج البلاغه، نامه ۲۸)؛ ابن ابی الحدید این فراز نامه را برترین سخن و با معنای عالی می داند که هم از حیث کلام و هم از نظر محتوا از همه سخن ها و معانی برتر است. ایشان پیامبر اکرم (ص) و خاندان رسالت را تربیت یافته خداوند و دارای منزلت عظیم می شمارد که احدی از افراد بشر بدان جایگاه نمی رسد. هیچ واسطه میان آنان و خداوند نیست و مردم تربیت یافتگان آنان و ایشان واسطه میان خداوند و سایر افرادند (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۱۵، ص ۱۹۴). با این تفسیر، رسول خدا و معصومان به عنوان انسان های بزرگ و برگزیده، توان اثرگذاری در سایر انسان ها و جامعه را دارند. میرزا حبیب الله خوبی دیگر شارح نهج البلاغه سخن حضرت را مشابه تفسیر ابن ابی الحدید تفسیر می کند با این تفاوت که آن را شاخصی برای بیان تفاوت ماهوی میان معصوم و غیرمعصوم می داند. معصوم تربیت یافته خداوند است. وقتی کسی را به عنوان هدایتگر بشر، برمی گزیند، چشمه های حکمت را در قلب او باز می کند و دانش به او می بخشد. معصوم مورد تأیید و ایمن از لغزش است. این ویژگی ها را داده است تا دلیل سایر انسان ها باشد (ر.ک: خویی، ۱۴۰۰، ج ۱۹، ص ۱۱۷). بنابراین، معصوم به عنوان انسان های اثرگذار، واسطه بین خداوند، انسان و جامعه؛ الگوی پیروی، متابعت و اثربخشی و تحول است.

از نظر حضرت علی (ع) مردان بزرگ قدرت تغییر مسیر انسان ها از ضلالت به هدایت را دارند و این حاکی از نقش مثبت مردان بزرگ در ایجاد تحول مثبت در تاریخ است. براساس الگوی قرآن، اگر مردم در مسیر هدایت الهی قرار گیرند و جامعه برابر با الگوهای مثبت قرآنی ساخته شود، طبیعت به فرمان خدا به روی آنان آغوش می گشاید و برکات الهی بر جامعه شان نازل می گردد. سعادت دنیا و آخرت آنان را شامل شده و نیک سرشتی شان دیگر افراد انسان را از نعمات الهی برخوردار می کند. در نتیجه، تحول عظیمی در جامعه رخ می دهد. قرآن مجید در این باره می گوید: «و اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان می آوردند و پرهیزگاری پیشه می کردند، یقیناً برکاتی از آسمان و زمین را بر آنان می گشودیم» (اعراف، ۹۶).

۲. پیامبران و کمال جامعه

رسولان الهی همان گونه که اسوه‌های اطاعت و اقتدایند، تکامل بخش جامعه نیز هستند. با تدبیر در آیات قرآن می‌توان به وجود این نقش برای پیامبران پی برد. رسول خدا آمد تا ساختار اجتماعی تکامل یابد و به جای ستم و شر، عدالت و خیر در جامعه استقرار یابد. در قرآن آمده است: «برای هر امتی، رسولی است؛ هنگامی که رسول‌شان به سوی آنان بیاید، به عدالت در میان آن‌ها داوری می‌شود؛ و ستمی به آن‌ها نخواهد شد» (یونس، ۴۷). از بُعد فکری و معنوی نیز اگر باورهای راستین توحیدی و بندگی خداوند و دوری از طاغوت حاکم شود، ساختار اجتماعی کامل می‌گردد. قرآن می‌فرماید: «ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: خدای یکتا را پرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنید».^۱ رسالت انذار و تبشیر^۲ نیز در راستای کمال جامعه بشری است.

دین برنامه زندگی برای انسان است؛ هم برای دنیا و هم دستورالعملی برای آخرت. پیامبران برگزیده شدند تا جهت درست سیر انسان را به سوی کمال مشخص کنند. هر رسولی حامل همان پیامی است که برای پیامبر پیش از او وضع شده بود. به تدریج سیر تکاملی یافته و شریعت هر پیامبری کامل‌تر از شریعت پیشین است. در نهایت، دین اسلام کامل‌ترین دین و جامع‌ترین شریعت الهی است که حضرت محمد(ص) آن را به کمال رسانده است. به گفته علامه طباطبایی آیه «شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا» در مقام منت نهادن و بیان این حقیقت است که شریعت نازل بر امت اسلام جامع همه متفرقات تمامی شرایع سابقه است که بر انبیای گذشته نازل شده، به اضافه آن معارفی که به خصوص پیامبر اسلام وحی شده، پس شریعت مختص است به این انبیای عظام، یعنی نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد(ص)» (طباطبایی، ۱۴۱۷،

۱. «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...» (نحل، ۳۶).

۲. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» (احزاب، ۴۵).

ج ۲، ص ۱۲۸). نکته دیگر اینکه دین یکی است و به مرور به کمال رسیده است و در تکامل دین نقش رسالت و ظرفیت زمانه و حامل پیام الهی در نظر گرفته شده است (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۵۲). پیامبر اسلام (ص) به دستور خداوند دین را کامل و با معرفی ولی خویش نعمت را برای بشر تمام کرد و توانست نقش اثرگذار و مثبت خویش را در تاریخ و تکامل شریعت الهی به پایان برساند.

۳. مردان بزرگ، پیشگامان گمراهی

قرآن دسته دیگری از مردان تأثیرگذار در اجتماع را پیشگامان گمراهی دانسته است. این نسبت به دسته اول (اسوه‌های تاریخ) که الگوهای مثبت تاریخ بودند، گروه کارکرد متفاوت دارند. دقیقاً در نقطه مقابل آنان، تأثیرگذاری‌شان مخرب و واژگونه است. مردان بزرگ و قهرمانان گمراه تاریخ در فرهنگ قرآن دو دسته اند: ۱. طاغوت‌ها و مستکبران؛ ۲. سران منحرف و تأثیرگذار اقوام و طوائف.

فرعون نمونه بارز طاغوت است. قرآن درباره فرعون می‌گوید: «قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ» (غافر، ۲۹)؛ فرعون گفت: من جز آنچه را [صواب] می‌بینم به شما ارائه، و شما را جز به راه راست هدایت نمی‌کنم. فرعون در جامعه به دنبال برتری و سلطه جویی بود و به همین منظور، از استکبار و به بردگی کشیدن و کشتار مردم دست برداشت. به فرموده قرآن مجید، فرعون جامعه تحت فرمانش را متلاشی کرد، بذل اختلاف و دشمنی پاشید و از این فرصت برای سلطه طلبی خود بهره برد: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَدْخُلُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (قصص، ۴)؛ همانا فرعون برتری جویی و سرکشی کرد و مردمش را گروه گروه ساخت، در حالی که گروهی از آنان را ناتوان و زبون گرفت، پسران‌شان را سر می‌برید، و زنان‌شان را زنده می‌گذاشت؛ بی‌تردید او از مفسدان

بود. قرآن در این آیه فرعون را چهره اثرگذار تاریخ آغشته به گمراهی و فساد معرفی می‌کند که جامعه را به فساد می‌کشاند.

گروه دیگر از قهرمان تاریخ‌ساز در فاز منفی، بزرگان منحرف اقوام و اجتماع اند. این جماعت نیز در گمراهی جامعه نقش دارند. در قرآن آمده است: «رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّنَا السَّبِيلَ» (احزاب، ۶۷)؛ پروردگارا! همانا ما از فرمانروایان و بزرگان مان اطاعت کردیم، در نتیجه گمراه‌مان کردند. صاحب تفسیر المیزان به نقل از مجمع البیان می‌نویسد: «"ساده" جمع سید (آقا) است، و کلمه "سید" به‌طوری که صاحب مجمع البیان گفته: به معنای مالک بزرگی است که تدبیر امور شهر و "سواد اعظم"، یعنی جمعیت بسیاری را عهده دار باشد» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۶، ص ۵۲۲).

با عنایت به آیه شریفه می‌توان گفت: شخصیت‌های بزرگی که نفوذ اجتماعی بالایی در جامعه دارند، روی فکر و اندیشه و تصمیم و اراده دیگران اثر می‌گذارند. افکار، گفتار و رفتار جامعه را به شدت مطیع‌پندار و کردار و گفتار خود می‌کنند و افکار مردم را در اختیار می‌گیرند. دیگران همانند بزرگان خود می‌اندیشند و چنان تصمیم می‌گیرند که بزرگان‌شان تصمیم می‌گیرند. این گروه همان الگوهای منفی و قهرمانان ویرانگری هستند که جامعه را به سمت شقاوت و گمراهی می‌برند. قطعاً آنانی که از ایشان تأثیر می‌پذیرند، در جامعه‌ای زندگی می‌کنند که سرانش فاسد و رهبرانش در مسیر نادرستی گام برمی‌دارند.

د) نتیجه‌گیری

نظریه مردان بزرگ یا نظریه قهرمانان، ذیل بحث عوامل محرک در تاریخ مطرح شده و از مسائل فلسفه نظری تاریخ است. در مورد نقش مردان بزرگ در تاریخ دو دیدگاه افراطی و یک نظر میانه وجود دارد. برخی همه تاریخ را از آن مردان بزرگ می‌دانند. در مقابل، تعدادی دیگر مردان بزرگ را ابزاری برای پیشبرد هدف‌ها و قوانین اجتماعی می‌شمارند و قهرمانان را در برابر جبر تاریخی هیچ می‌انگارند.

دسته سوم با طرد هر دو دیدگاه، موضع معتدلی ارائه داده‌اند. این دسته هر چند بر تأثیرگذاری چنین اشخاصی تأکید دارند، ولی عوامل دیگر را نیز در تحولات تاریخی دخیل می‌دانند. از نظر ایشان تأثیرگذاری مردان بزرگ، قهرمانان و شخصیت‌های دارای نفوذ اجتماعی، امر مسلم و غیرقابل انکار است، لیکن در تحولات تاریخی عوامل دیگر نیز دخالت دارد. متفکران مسلمان در این دسته جای می‌گیرند. آنان علی‌رغم پذیرش این واقعیت که مردان بزرگ تحول‌ساز و اثرگذارند، اما اثرگذاری‌شان نسبی و در حد شأن و جایگاه هر فرد مؤثر است. اثرگذاری‌شان، ممکن است روبنایی یا ذیل علل طولی حاکم بر تاریخ باشد.

مردان بزرگ به باور قرآن نه علت تامه تحولات تاریخی‌اند و نه بی‌تأثیر و مجبور به جبر شرایط اجتماعی. انسان قرآن موجود مختار و ذی‌شعور است. تحولات تاریخی جزئی از تحول در نظام هستی بوده و تحت تأثیر تدبیر احسن صورت می‌گیرد. برای یک تطور تاریخی علل، شرایط و معادلات زیادی مطرح است. قهرمانان اجتماعی می‌توانند جزء علت باشند تا در تاریخ اثر بگذارند.

قرآن منکر تأثیرگذاری مردان بزرگ در تاریخ نیست، اما در حدی خاص و در حد نفوذ و کارایی‌شان. به همین منظور است که بزرگان و قهرمانان یادشده در قرآن در دو جهت مثبت و یا منفی می‌توانند در جامعه انسانی تأثیر بگذارند و جامعه را به سمت خوبی ببرند و یا به سراشیبی سقوط بکشند. قرآن در جهت مثبت برخی را به‌عنوان «أسوه» می‌ستاید و از جامعه می‌خواهد به آنان تأسی کنند و عده‌ای دیگر را به‌عنوان پیشگامان تباهی جامعه، نکوهش کرده، به عواقب بد پیروی از آنان هشدار می‌دهد.

منابع

۱. قرآن مجید.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابن ابی الحدید، عبد الحمید، شرح نهج البلاغه، قم: مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.
۴. امینی، عبدالله، «نبوغ چیست و نابغه کیست»، کتاب ماه - هنر - شماره ۱۵۱، فروردین ۱۳۹۱، ص ۱۲۸-۱۳۳.
۵. انوری، حسن، فرهنگ روز سخن، تهران: چاپخانه مهارت، چاپ اول، ۱۳۸۳.
۶. آتویت، ویلیام و باتامور، تام، فرهنگ علوم اجتماعی قرن بیستم، ترجمه: حسین چاووشیان، تهران: نشر نی، چاپ اول، ۱۳۹۲.
۷. بیرو، آلن، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه: باقر ساروخانی، تهران: انتشارات مؤسسه کیهان، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۸. پلخائف، گ. و.، نقش شخصیت در تاریخ. ترجمه: خلیل ملکی. تهران: انتشارات صدا، بی تا.
۹. جعفری، محمدتقی، ذکر - دفتر هفتم شناخت انسان در تصعید حیات تکاملی، تهران انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۲.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم: مرکز نشر فرهنگی رجاء، مرکز نشر اسراء چاپ یازدهم، ۱۳۹۲.
۱۱. خلیلی، مصطفی، «اصالت فرد یا جامعه»، معرفت، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، شماره ۱۲۶، خرداد ۱۳۸۷، ص ۱۱۱-۱۲۸.
۱۲. دشتی، محمد، «نقش شخصیت ها در تاریخ»، فصل نامه تاریخ اسلام در آینه پژوهش، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، شماره ۱۰، تابستان ۱۳۸۵، ص ۵-۳۳.

۱۳. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، چاپ اول، ۱۳۳۷.
۱۴. روشه، گی، تغییرات اجتماعی، ترجمه: منصور وثوقی، تهران: نشر نی، ۱۳۶۸.
۱۵. زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ در ترازو، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۷۵.
۱۶. سبحانی، جعفر، الهیات و معارف اسلامی، قم: مؤسسه سیدالشهداء، چاپ چهارم، تابستان ۱۳۷۶.
۱۷. سبحانی، جعفر، جامعیت علامه طباطبایی، مجموعه مقالات: دومین یادنامه علامه طباطبایی، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۲۷۵-۳۰۳.
۱۸. سبحانی، جعفر، مسائل جدید کلامی، قم: انتشارات و چاپ مؤسسه امام صادق(ع)، ۱۳۹۰.
۱۹. سروش، عبدالکریم، فلسفه تاریخ، تهران: حکمت، چاپ اول، ۱۳۵۷.
۲۰. سریع القلم، محمود، عقلانیت و آینده توسعه یافتگی ایران، تهران: انتشارات مرکز، ۱۳۸۱.
۲۱. سلیمانی، جواد، ریزش خواص در حکومت امیر مومنان(ع)، قم: دفتر نشر معارف با همکاری انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۹۵.
۲۲. سلیمانی، جواد، فلسفه تاریخ، قم: مرکز بین المللی نشر المصطفی، چاپ اول، ۱۳۹۲.
۲۳. شوالیه، ژان و گربران، آلن، فرهنگ نمادها، ترجمه و تحقیق: سودابه فضائی، تهران: انتشارات جیجون، چاپ اول، ۱۳۸۵.
۲۴. صدیق سروستانی، رحمت الله؛ رجبی، محمود و دیگران، درآمدی بر جامعه شناسی اسلامی، تهران: سمت، چاپ سوم، ۱۳۸۵.

۲۵. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.

۲۶. طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، مترجم: سید محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.

۲۷. کافی، مجید، فلسفه نظری تاریخ (مفاهیم و نظریه‌ها)، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۹۳.

۲۸. مان نرمان ل، اصول روان‌شناسی، ترجمه و اقتباس: محمود ساعتچی، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ یازدهم، ۱۳۶۹.

۲۹. مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش عقاید، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ هفدهم، بهار ۱۳۸۴.

۳۰. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار (۲ و ۱۵)، تهران: انتشارات صدرا، چاپ اول، ۱۳۶۸.

۳۱. معین، محمد، فرهنگ معین، تهران: سرایش، چاپ دوم، ۱۳۸۰.

۳۲. مفتخری، حسین، مبانی علم تاریخ، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مقدمه، چاپ اول، تابستان ۱۳۹۰.

۳۳. میرزایی، خلیل، فرهنگ توصیفی علوم اجتماعی، تهران: فوژان، چاپ اول، ۱۳۹۳.

۳۴. هاشمی خویی، میرزا حبیب‌الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، تحقیق و تصحیح: ابراهیم میانجی، تهران: مکتبه الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۰ق.

۳۵. هوک، سیدنی، قهرمان در تاریخ، ترجمه: خلیل ملکی، تهران: انتشارات رواق، چاپ دوم، پاییز ۱۳۵۷.

